



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در مورد اوراق مرابحه بود و گفته شد که در دو جهت نیاز به بحث دارد:

۱. مشروعیت عرضه اولیه (صحت خرید و فروش اولیه)

۲. مشروعیت معامله این اوراق در بازار ثانویه

و در مورد جهت اول، شروع به بحث کردیم و گفتیم که هرچند اوراق مرابحه دارای انواع و اقسامی می‌باشد ولی چه بسا این تقسیمات، تأثیری بر مشروعیت و عدم مشروعیت این اوراق نداشته باشد مگر برخی نکات که در بحث به آن اشاره خواهد شد.

یکی از انواع اوراق مرابحه به این صورت بود که، به صورت خرید و فروش نقد و نسیه است به این صورت که شخص، کالایی را به صورت نقدی می‌خرد و سپس به شخص دومی، به صورت نسیه و با قیمت بیشتر می‌فروشد.

که تطبیق این نوع از اوراق مرابحه در بحث ما به این صورت می‌شود که: شرکتی که نهاد واسطه است که از طرف خریداران اوراق مرابحه وکیل است که کالایی را به صورت نقدی بخرد (مثلاً به قیمت ۱ میلیون) و بعد از خریدن کالا، همان کالا را به قیمت بیشتر (مثلاً به قیمت یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان) - که این قیمت در اوراق مرابحه ثبت شده است) به کسی که اوراق مرابحه را منتشر کرده است - دولت یا شرکتی که نیاز به کالا دارد ولی سرمایه کافی ندارد و لذا از این راه **تأمین مالی** می‌کند - می‌فروشد. این یک نوع از قرارداد مرابحه است.

نوع دیگری از مرابحه که مهم است و با عنوان «مرابحه عام» در دستورالعمل‌ها آمده است، به این صورت است که: نهاد واسطه وکیل می‌شود از طرف خریداران اوراق مرابحه که کالایی را از خود آن شرکت یا دولت به قیمت نقد بخرد (مثلاً به قیمت یک میلیون) و سپس به همان شرکت یا دولت، به صورت نسیه به همان قیمت اسمی که در اوراق مرابحه آمده است، بفروشد. (مثلاً یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان) که در این صورت نیز شرکت یا دولتی که منتشر کننده اوراق مرابحه است، پولی را می‌گیرد (یک میلیون می‌گیرد) و سپس در سر رسید پول بیشتر پرداخت می‌کند (مثلاً یک میلیون و ۲۰۰ پرداخت می‌کند، یا اینکه به تدریج در طول سال، سود می‌دهد و سپس در سر رسید یک میلیون پس می‌دهد) که از این اوراق مرابحه برای **تأمین نقدینگی** دولت یا شرکت‌هایی که نیاز به پول دارند، استفاده می‌شود.

بررسی اصل مشروعیت اوراق مرابحه

این اوراق فی نفسه مشمول اطلاعات و عموماً صحت معاملات می‌باشند مثل **أحل الله البيع و أوفوا بالعقود** و ...

اشکال به مشروعیت عرضه اولیه این اوراق

باید ملاحظه شود که آیا در معامله ای که در عرضه اولیه این اوراق، رخ می‌دهد، الزام وجود داشته باشد که شخص خریدار، حتماً بعد از خریدن کالا ملزم است آن را به دولت یا شرکت بفروشد و همچنین دولت یا شرکت نیز ملزم است که آن کالا را خریداری نماید یا خیر چنین الزامی از هیچ طرفی نیست؟ که اگر در این معاملات الزام وجود داشته باشد، محل بحث است که آیا این الزام به خریدن یا فروختن، خدشه به صحت معامله وارد می‌کند یا خیر؟



و بر همین اساس به روایاتی برای عدم مشروعیت چنین معاملاتی استناد شده است:

ادله عدم مشروعیت اوراق مرابحه

روایاتی برای عدم مشروعیت معامله ای که در آن الزام وجود داشته باشد، عبارت اند از:

روایت اول

و عَنْهُ عَنْ ابْنِ أَبِي عميرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الرَّجُلِ يَحْيَى فَيَقُولُ اشْتَرِ هَذَا الثُّوبَ وَ أُرْبِحْكَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذْتُ قُلْتُ بَلَى قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا جَلَّ الْكَلَامُ وَ يُحْرَمُ الْكَلَامُ^۱.

نکته سندی: در مورد راوی آخر در این روایت اختلاف وجود دارد که «خالد بن حجاج» می باشد یا «یحیی بن حجاج»

تقریب استدلال به روایت:

راوی به امام علیه السلام عرض کرده است که: شخصی می گوید که فلان لباس را برای من خریداری کند تا به تو فلان مقدار سود بدهم (یعنی کالا را بخرد و سپس به او بفروشد تا مقداری سود به او بدهد)، و من نیز برای او می خرم (همانند محل بحث که خریدار به واسطه وکالت دادن به نهاد واسطه برای شرکت کالایی را می خرد، تا شرکت نیز به واسطه اوراق مرابحه ای که داده است، ماهیانه - مثلاً - سود بدهد)، امام علیه السلام: آیا این شخص حق دارد که اگر خواست بفروشد و اگر نخواست بفروشد؟ راوی می گوید: بله، چنین حقی دارد.

حضرت نیز فرمودند: اشکالی ندارد.

در بحث ما نیز وقتی شرکتی اوراق مرابحه را منتشر می کند (در نوع اول که تأمین مالی است)، در واقع به خریداران اعلام می کند که «اشتر هذا الثوب» این کالا را برای من به یک میلیون بخرید و من نیز به شما سود می دهم «أربحك كذا و كذا» یعنی در واقع کسی که گفته است «اشتر» پول ندارد، زیرا که می گوید شخص دیگری نقدی بخرد و سپس به او به صورت نسیه بفروشد تا سود آن را بدهد (مثلاً به این صورت که به قیمت بیشتری نسیه بفروشد)

ظاهر این روایت این است که معامله اول به صورت نقدی است و معامله دوم به صورت نسیه و لذا شامل محل بحث ما نیز می شود زیرا بعید است که دوباره به صورت نقدی از او بخرد، زیرا که اگر پول داشت، خودش مستقیماً خرید می کرد نه اینکه به دیگری دستور بدهد که «اشتر هذا الثوب» و یا حداقل چون روایت مطلق است، اطلاق این روایت شامل محل بحث می شود.

در ما نحن فيه اینگونه نیست که دولت یا شرکت که گفته است «اشتر هذا الثوب» بتواند بخرد یا نخرد، بلکه ملزم است که بخرد.

با توجه به سوال و استفسار امام علیه السلام مشخص می شود که اگر چنین (إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ) نباشد و الزام در میان باشد، معامله مشروع نیست. البته الزام شرعی مد نظر نیست بلکه همان الزام عرفی و اینکه بین خودشان، همدیگر را ملزم به انجام کرده باشند و گفته باشند که حتماً باید این کار را انجام بدهید.

^۱ وسائل الشیعة / ج ۱۸ / ۵۰ / ۸ - باب أنه يجوز أن يساوم على ما ليس عنده و يشتريه فيبيعه إياه بربح و غيره نقدا و نسيئة و له أن يشتريه منه أيضا ص



که مفهوم این روایت این است که اگر اینگونه نباشد یعنی شخص حق نداشته باشد که نخرد (مثلاً منتشر کننده اوراق مباحه، ملزم به خریدن باشد و حق نداشته باشد که نخرد) در این صورت معامله اشکال دارد. پس اگر الزام در میان باشد، معامله مشروع نیست. لذا اگر گفتیم که قوام اوراق مباحه نیز چنین است که شرکت ملزم به خریدن است و شخص ملزم به فروختن است، در این صورت معامله با مشکل مواجه می شود.

روایت دوم:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ يُجِئُنِي الرَّجُلُ يَطْلُبُ بَيْعَ الْحَرِيرِ وَ لَيْسَ عِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ فَيَقُولُنِي عَلَيْهِ وَ أَقُولُهُ فِي الرِّيحِ وَ الْأَجَلِ حَتَّى يُجْتَمِعَ عَلَيَّ شَيْءٌ ثُمَّ أَذْهَبُ فَأَشْتَرِي لَهُ الْحَرِيرَ فَأَدْعُوهُ إِلَيْهِ فَقَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ وَجِدَ بَيْعًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا عِنْدَكَ أَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَيْهِ وَ يَدْعَكَ أَوْ وَجَدْتَ أَنْتَ ذَلِكَ أَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْصَرِفَ إِلَيْهِ وَ تَدْعَهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَلَا بَأْسَ.

و رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ^۲ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ مِثْلَهُ^۳.

مضمون این روایت نیز همانند روایت قبلی است به این صورت که مراجعه کننده، کالایی را می خواهد که فروشنده ندارد، سپس با یکدیگر گفتگو می کنند تا در سود و مدت زمان با یکدیگر اتفاق نظر پیدا کنیم (که همان اوراق مباحه است)، سپس فروشنده برای مراجعه کننده، آن کالا را میخرد و سپس از او می خواهد که آن کالا را از او بگیرد؛ امام علیه السلام فرمودند که آیا بعد از اینکه فروشنده، کالا را خریداری کرد (که در بحث ما خریداران اوراق مباحه می باشند) شخص مراجعه کننده می تواند، کالا را از او نخرد و از دیگری بخرد (در بحث ما به این صورت است که آیا دولت یا شرکتی که اوراق مباحه منتشر کرده است، می تواند کالای مورد نیاز خود را از خریداران اوراق مباحه نخرد، بلکه از کسانی دیگر این کالا را خریداری کند) و همچنین آیا فروشنده می تواند کالا را به مراجعه کننده نفروشد؟

سائل جواب داد که بله، می تواند که خریداری نکند.

حضرت نیز فرمودند که بنابراین اشکالی ندارد.

در این روایت نیز استفسار امام علیه السلام، از هر دو جهت، مشخص می کند که اگر طرفین یا یکی از طرفین ملزم به خریدن یا فروختن باشد، این معامله مشروعیت نخواهد داشت.

سند این روایت نیز معتبر است.

^۱ (۸) - فی نسخة زیادة منی (هامش المخطوط).

^۲ (۱) - الکافی ۵ - ۲۰۰ - ۵.

^۳ (۲) - الفقیه ۳ - ۲۸۲ - ۴۰۱۹.

^۴ . وسائل الشیعة ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۵۰.



روایت سوم:

۱ محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: قلت لأبي عبد الله ع الرجل يجني يطلب المتاع فأقاوله على الربح ثم اشتريه فأبيعه منه فقال أليس إن شاء أخذ و إن شاء ترك قلت بلى قال فلا بأس به قلت فإن من عندنا يفسده قال و لم قلت قد باع ما ليس عنده قال فيما يقول في السلم قد باع صاحبه ما ليس عنده قلت بلى قال فإنما صلح من أجل أنهم يسمونه سلماً إن أبي كان يقول لا بأس ببيع كل متاع كنت تجده في الوقت الذي بعته فيه.^۲

استدلال به صدر روایت تا قبل از « قلت فإن من عندنا يفسده » می باشد به این صورت که در این روایت نیز همانند روایات قبلی، کسی که کالا را می خرد که در بحث ما خریداران اوراق مباحه می باشند، بعد از خریدن کالا، وقتی که می خواهد کالا را به دولت یا شرکت مورد نظر بفروشد، این سوال مطرح می شود که دولت یا شرکت منتشر کننده، ملزم به خرید است؟ اگر ملزم به خرید است، این معامله مشروع نیست ولی اگر ملزم به خریدن نمی باشد، معامله مشروع است.

روایت چهارم:

۳ محمد بن یعقوب عن عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن علي بن الحكم عن إسماعيل بن عبد الخالق قال: سألت أبا الحسن ع عن العينة و قلت إن عامة تجارنا اليوم يعطون العينة فأقص عليك كيف نعمل قال هات قلت يأتينا المساوم يريد المال فيساومنا و ليس عندنا متاع فيقول أربحك ده يازده و أقول: أنا ده دوازده فلا نزال نتراوض حتى نتراوض علي أمر فإذا فرغنا قلت أي متاع أحب إليك أن أشتري لك فيقول الحرير لأنه لا يجد شيئاً أقل وضیعة منه فأذهب و قد قاوتله من غير مبايعة فقال أليس إن شئت لم تعطه و إن شاء لم يأخذ منك قلت بلى قال فأذهب فأشتري له ذلك الحرير و أمّا كس بقدر جهدي ثم أجيء به إلى بيتي فأبایعه فرمًا ازددت عليه القليل علي المقاوله و ربما أعطيته علي ما قاوتله و ربما تعاسرنا فلم يكن شيء فإذا اشتري مني لم يجد أحداً أعلي به من الذي اشتريته منه فبيعه مني فيجيء ذلك فيأخذ الدرهم فيدفعها إليه و ربما جاء ليحيله علي فقال لا تدفعها إلا إلى صاحب الحرير قلت و ربما لم يتفق بيني و بينه البيع به و أطلب إليه فيقبله مني فقال أليس إن شاء لم يفعل و لو شئت أنت لم ترد فقلت بلى لو أنه هلك فمن مالي قال لا بأس بهذا إذا أنت لم تعد هذا فلا بأس به.^۴

در این روایت یکی از اقسام بیع العینه را همین مورد بحث بیان کرده است، که البته یک قید بیشتر دارد، که توضیح آن خواهد آمد. مضمون روایت به این صورت است که:

شخصی به ما مراجعه میکند ولی ما آن کالای مورد نظر را نداریم (در بحث ما نیز خریدار اوراق مباحه، کالایی ندارد بلکه پول را به

۱ (۷) - الکافی ۵ - ۲۰۰ - ۴.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۴۷

۳ (۲) - الکافی ۵ - ۲۰۳ - ۲.

۴ (۳) - فی نسخه منه (هامش المخطوط).

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۳.



نهاد واسطه که وکیل اوست، می دهد تا کالا را از طرف او خریداری کند و به دولت یا شرکت به صورت نسیه به همراه سود بفروشد) سپس با هم در مورد سود این معامله گفتگو می کنند به این صورت که یکی می گوید: ده یازده (اصطلاح متداول در آن زمان بوده است و به این معنا است که ده درهم مثلاً نقدی می دهد و کالا را می خرد و سپس آن کالا را به ۱۲ درهم می فروشد به خود او به صورت نسیه؛ همانند سود ۱۰٪ یا ۲۰٪ که امروزه بیان می شود) و شخص مقابل می گوید: ده دوازده (یعنی ده نقدی بدهد و ۱۲ نسیه بفروشد) و همینطور با یکدیگر گفتگو می کنیم تا به یک نظر برسیم (که البته در اوراق مباحه، این موارد مشخص است و روی ورقه مباحه نوشته شده است که مثلاً خریدار یک میلیون می دهد و ارزش این ورقه یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان است که در سررسید شرکت پرداخت می کند) بعد از توافق، می گوید که کدام کالا را برای تو خریداری کنم؟ او نیز می گوید: حریر بخرد. (همان کالایی که نیاز دارد را بیان می کند و لذا به طور مثال شرکت ایران خودرو به کالایی نیاز دارد ولی سرمایه برای خرید آن ندارد، لذا اوراق مباحه منتشر می کند تا خریداران آن کالا را برای شرکت خریداری کنند و با قیمت بیشتر به شرکت ایران خودرو بفروشند) زیرا که چیزی آسان تر از حریر نیست که با ضرر کمتر خرید و فروش بشود؛ تا اینجا بیع انجام نداده اند و صرفاً مقاوله و گفتگو می کرده اند. سپس امام علیه السلام می پرسند که آیا شما آزاد هستید که وقتی حریر یا هر کالایی دیگری که بنا شد، بخرید، بعد از خریدن به او ندهید یا اینکه ملزم هستید که به او بفروشید؟ و همچنین آیا طرف مقابل ملزم به خرید است یا می تواند اگر نخواست، نخرد؟ راوی جواب می دهد که بله الزامی در کار نیست و سپس توضیحاتی می دهد و در پایان می گوید: **فَإِذَا اشْتَرَى مِنِّي لَمْ يَجِدْ...** وقتی که آن شخص مراجعه کننده، حریر را از من خرید، همان کالا را به مغازه داری که حریر را فروخته است - مغازه دار دوم که مالک حریر بود نه مغازه دار اول که حریر موجود نداشت - مراجعه میکند و حریرها را با قیمت کمتر به او می فروشد، (که در حقیقت در فرض روایت، غرض تأمین نقدینگی است نه تأمین مالی؛ یعنی مهم فروختن دوباره به نفر سوم، مدخلیتی ندارد و مهم همان قید - **أَلَيْسَ إِنْ شِئْتَ لَمْ تَعْطَهُ وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَأْخُذْ مِنْكَ** - می باشد؛ و لذا این فروختن دوباره در بحث ما تأثیری ندارد و همین نکته است که گفته شد در این روایت بیشتر از محل بحث ما ذکر شده است، مثل اینکه شرکت ایران خودرو بعد از خریدن کالا، آن کالا را به شرکت دیگری بفروشد که خارج از بحث ما است) و سپس توضیحات دیگری می دهد و امام علیه السلام نیز در پایان می فرمایند که اگر به همراه زیاده و نقیصه نباشد، اشکالی ندارد.

این روایت نیز در مورد نوعی از بیع العینه وارد شده است، البته بحث شده است که بیع العینه بودن این فرض آیا به خاطر این است که در نهایت به پول می رسد یا به خاطر همان قسمت اولیه روایت است که کالا را مغازه دار، نقدی خرید و به مشتری به نسیه فروخت، همین مطلب، این معامله را زیر مجموعه بیع العینه قرار داد؟ البته بعید نیست که گفته شود، بیع العینه همان ذیل و نهایت فرض راوی است که مراجعه کننده به پول می رسد و تأمین نقدینگی می کند، که در این صورت قرارداد مباحه ای انجام شده است برای تأمین نقدینگی که البته به همراه یک واسطه اضافه رخ داده است.

البته باید توجه داشته باشیم که اگر خرید کالا به واسطه نهاد واسطه در میان نباشد و صرفاً اسم این ورقه ها، اوراق مباحه باشد که اشخاص با خرید این اوراق پولی به شرکت می دهند و سودی دریافت می کنند، و همه این کارها صوری و نمایشی است، این اوراق حیل شرعی می باشند و مشروع نیستند. بلکه محل بحث در جایی است که حقیقتاً به واسطه پولی که از خرید اوراق مباحه به نهاد واسطه می رسد، برای شرکت و یا دولت کالایی را خریداری می کند.

در این صورت می گوییم: این روایات دلالت دارند که معامله ای که در آن حداقل یکی از طرفین ملزم به انجام معامله باشند، مشروع نیست، یعنی در بحث ما اگر چنین باشد که بعد از خرید و فروش اوراق مباحه (که همانند مقاوله می باشد زیر که هنوز کالایی خریده نشده است و تازه شرکت و نهاد واسطه می خواهد به واسطه آن پول ها، کالایی را خریداری کند و به شرکت یا دولت بدهد) و قبل از



اینکه نهاد واسطه اقدام به خرید کالا کند، اگر شخص خریدار اوراق مرابحه ملزم به فروش کالا به شرکت است و شرکت نیز ملزم به خریدن اوراق از آن اشخاص باشد، چنین معامله ای که قبل از انجام معامله، الزام به انجام معامله وجود دارد، نامشروع است. و ظاهراً در اوراق مرابحه به همین صورت است و الزام وجود دارد ولذا عرضه اولیه این اوراق با مشکل مواجه است.

نکته: هر چند این روایات در قرارداد آتی نیز مطرح شدند و اشکالاتی به آن ها وارد شد، ولی ما نحن فیه با آن بحث متفاوت است زیرا که مورد این روایات، همین محل بحث می باشد.

پاسخ

این پاسخ را حضرت آیت الله مؤمن به عنوان اشکال بر این دلیل که برای عدم مشروعیت اوراق اقامه شده است، مطرح نموده اند: در کتاب کلمات السدیة در بحث استصناع ابتدا دلیل بطلان را مطرح کرده اند و سپس اشکال گرفته اند: اگر طرفین قبل از انجام معامله، طرفین تعهد جزمی بدهند بر انجام معامله، بر اساس برخی روایات این معامله باطل است و مشروع نیست:

فإن قلت: إن مقتضى عموم الآية المباركة و إن كان صحة الاستصناع في صورته الثانية أيضا إلا أن هنا أخبارا خاصة صحيحة الإسناد قد وردت عن أئمة أهل بيت الوحي عليهم السلام تدلّ على أن المعاقدة على اشتراء متاع لا تصحّ شرعا إلا إذا كان كلّ من متعاقديها بخيار من أمرهما، فكان صاحب المتاع بعد الحصول على المتاع مختارا في أن يبيعه من معاقده و أن لا يبيعه، و كان صاحب الثمن و طالب المتاع مختارا في أن يشتري المتاع منه و أن لا يشتريه.

فإيقاع عقد يكون في مقتضاه تعهد جزمي^۱ من كلّ منهما بالصنع و عرض المتاع للبيع من جانب و بالاشتراء بعد العرض من جانب آخر خلاف هذه الأخبار و محكوم بالفساد و البطلان.

و إليك نماذج من هذه الأخبار:

ففي صحيحة معاوية بن عمّار التي قد رواها ثقة الإسلام الكليني في الكافي و الشيخ الصدوق في من لا يحضره الفقيه و شيخ الطائفة في التهذيب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يجيئني يطلب المتاع الحرير و ليس عندي منه شيء فيقاولني و أقاوله في الريح و الأجل حتى نجتمع على شيء، ثم أذهب فأشتري له الحرير فأدعوه

^۱ یعنی آزاد باشند.

^۲ مثل همان خرید و فروش اوراق مرابحه؛ البته چون در بحث عقد استصناع است، تعبیر به عقد شده است.



إليه، فقال: أ رأيت إن وجد بيعة هو أحبّ إليه ممّا عندك أ يستطيع أن ينصرف إليه و يدعك؟ أو وجدت أنت ذلك أ تستطيع أن تنصرف عنه و تدعه؟ قلت: نعم، قال: لا بأس « ۱ ».

و في صحيحة عبد الرحمن بن الحجاج قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: الرجل يجيئني يطلب المتاع فأقوله على الريح، ثم أشتريه فأبيعه منه، فقال: أ ليس إن شاء أخذ و إن شاء ترك؟ قلت: بلى، قال: فلا بأس، قلت: فإن من عندنا يفسده قال: و لم؟ قلت: قد باع ما ليس عنده، قال: فما يقول في السلم قد باع صاحبه ما ليس عنده؟ قلت: بلى، قال: فإنما صلح من أجل أنّهم يسمّونه سلماً؟! إنّ أبي كان يقول: لا بأس ببيع كلّ متاع كنت تجده في الوقت الذي بعته فيه « ۱ ».

إلى غير ذلك من روايات كثيرة معتبرة الإسناد واضحة الدلالة.

فإنّ تعليق الحكم بصحة المعاملة و تفرّيعه على كون كلّ من البائع و المشتري مختاراً في العمل بما تقاولا عليه و تركه - في الصحيحة الاولى - و على كون المشتري مختاراً في الأخذ و الترك - في الثانية - فيه دلالة واضحة على أنّه لو كان كلاهما أو واحد منهما ملزماً بالعمل بما قاوله و تعاقد صاحبه فالعقد بينهما باطل، و هو خلاف ما استفدناه من عموم قوله تعالى «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». فلا بدّ من تخصيص هذا العموم بناء على صحّة تخصيص الكتاب بالخبر المعتبر السند^۱.

که همان تقریب استدلال که قبلاً بیان شد، ایشان نیز بیان کرده اند. که در نتیجه خرید اوراق مرابحه باطل می شوند. سپس از این اشکال به این صورت جواب می دهند:

قلت: إنّ هذا الذي ذكرت و إن أمكن سبق الذهن إليه بدواً إلا أنّ ملاحظة عدّة اخرى من هذه الأخبار تهدي إلى أنّ المقصود الأصيل من سؤال وجود الخيرة المذكورة هو الاطمئنان على عدم تحقّق إنشاء البيع بينهما الذي لازمه عرفاً و شرعاً سلب هذه الخيرة عنهما فمرادهم عليهم السّلام أنّه إن لم ينشأ عقد البيع بينهما و أُخّر إنشاؤه إلى ما بعد أن يشتريه فالمقابلة و القرار لا بأس بها، و إلا فهو بيع باطل لأنّه من قبيل بيع ما ليس يملكه^۲.

این اشکال بدوی است و در ابتدا ممکن است به ذهن بیاید ولی ملاحظه برخی از اخبار می فهماند که مراد از این روایات، چنین معنایی

۱. کلمات سدیدة في مسائل جدیدة؛ ص: ۲۲۱.

۲. کلمات سدیدة في مسائل جدیدة؛ ص: ۲۲۳.



نیست بلکه مقصود از وجود اختیار که در این روایات مطرح شده است، این است که قبل از خریدن، بیع محقق نشده باشد و در هنگام مقوله، صرفاً مقاوله انجام شود و بیع انجام نشده باشد که اگر بیع رخ داده باشد، از طرفین سلب اختیار می شود شرعاً و عرفاً. که تطبیق این مطلب در بحث ما چنین است که اینگونه نباشد که خریداران اوراق مرابحه، در همان زمانی که اوراق را می خریدند، کالا را به دولت بفروشند یعنی اگر با نفس خرید اوراق، کالایی که هنوز خریداری نشده است، به دولت یا شرکت فروخته شود، معامله با مشکل مواجه است ولی در غیر این صورت، مشکلی وجود ندارد. زیرا که در این صورت کالایی که هنوز خریداری نکرده اند، به صورت نسبی به شرکت یا دولت فروخته اند، که در حقیقت بیع ما لیس یملک رخ داده است و چیزی که هنوز مالک نشده است، فروخته است!! بلکه در زمان خرید اوراق مرابحه صرفاً مقاوله باشد و سپس بعد از خریدن کالا توسط واسطه، آن کالا را به صورت نسبی به شرکت یا دولت بفروشند، در این صورت مشکلی وجود ندارد حتی اگر طرفین ملزم به خرید و فروش باشند. ممکن است سوال شود که این مطلب خلاف ظاهر روایات است و شما برای این مطلب باید شاهد ذکر کنید و لذا در ادامه برخی روایات که اطلاق دارند و قید «إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ» را ندارند را بیان می کنند:

ففي صحيحة منصور بن حازم عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل أمر رجلا يشتري له متاعا فيشتره منه قال: لا بأس بذلك إنما البيع بعد ما يشتريه.

تطبیق این روایت در محل بحث به این صورت است که دولت به خریداران اوراق مرابحه می گوید که فلان کالا را برای من بخرید، و حضرت نیز فرموده اند که: این کار اشکالی ندارد، زیرا که بیع بعد از آنکه کالا را خرید، محقق می شود ولی الان که کالا موجود نیست، بیع محقق نشده است و صرفاً گفتگو است (أمر رجلا يشتري له متاعا)

سپس در توضیح این روایت، مرحوم مؤمن می فرمایند: در این روایت علت، مشروعیت و صحت به این صورت بیان شده است که چون «بیع ما لیس یملکه» رخ نداده است، پس معامله صحیح است و تمام علت همین است.

فإنّ مورد کلام الامام علیه السلام - و لعلّه مورد السؤال أيضا - و إنّ صرّح فيه بأنّه يشتريه بعد ما اشتراه من أمره به إلا أنّه عليه السلام في مقام الجواب لم يكتف بمجرد قوله: «لا بأس بذلك» حتى بيّنه و علّله بقوله «إنما البيع بعد ما يشتريه» يعني أنّ سرّ الصحة هو أنّ إنشاء البيع و المعاقدة البيعية إنّما يكون بعد ما اشتراه و صار مالكا، فلا يكون من بيع ما لیس یملکه.

سپس دو روایت شبیه روایت قبلی را ذکر می کنند:

و في صحيحة محمد بن مسلم عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال: سألته عن رجل أتاه رجل فقال: ابتع لي متاعا لعلّي أشتريه منك بنقد أو بنسيئة، فابتاعه الرجل من أجله، قال: ليس به بأس إنّما يشتريه منه بعد ما يملكه.



و بیان دلالتها علی ما مرّ يعلم ممّا ذکرنا ذیل الصحیحة الاولی، و هی أظهر من حیث التنصیص فیها علی قوله: «إنما یشتریه منه بعد ما یملکه» فقد بدّل قوله «بعد ما یشتریه» بقوله هنا «بعد ما یملکه» و فی هذا التبذیل دلالة واضحة علی أنّ الاشتراء إنما اعتبر لمكان أنّه سبب حصول الملك و أنّ العمدة وقوع البیع و الشراء قبل الملك أو بعده.

و فی خبر یحیی بن الحجاج قال: سألت أبا عبد الله علیه السّلام عن رجل قال لی: اشتر هذا الثوب و هذه الدابة بعینها أربحك فیها کذا و کذا، قال: لا بأس بذلك اشترها و لا تواجهه البیع قبل أن تستوجبها أو تشتريها.

و کیفیة دلالتها واضحة لا حاجة معه إلى البیان.

و بالجملة: فانضمام هذه الأحادیث الثلاثة إلى غیرها ممّا أومأنا إليه و ذکرنا اثنين منه يعطي أنّ نظر جمیع هذه الأحادیث إلى الحظر عن بیع الشيء قبل أن یملکه، و هو محذور خاصّ^۱ بمورد السؤال^۱.

سپس نتیجه می گیرند که این روایات قرینه می شود که مشکل عدم مشروعیتی که در این موارد مطرح است، بیع مالیس یملکه می باشد و اینکه قبل از مالک شدن، بخواهد کالا را بفروشد، اشکال دارد. و مقصود در همه این روایات همین مطلب است چه با تعبیر «إن شاء أخذ و إن شاء ترک» بیان شده باشد و چه با تعبیر دیگر.

مناقشه در پاسخ

این روایات هیچ گونه دلالتی بر مدعایی که مطرح شد، ندارد.

صحیح است که در این روایات امام علیه السلام فرموده اند که چون بیع ما لیس یملک نیست، پس معامله صحیح است، ولی باید توجه داشت که اطلاق دارد یعنی چه الزام به خرید و فروش شده باشند و چه ملزم به خرید و فروش نباشند، در هر دو صورت، معامله شان صحیح است.

ولی در روایاتی که در ادله عدم مشروعیت اوراق مرابحه به خاطر وجود الزام، مطرح شدند، این قید مطرح شده است که اگر در معامله الزامی به انجام خرید و فروش باشد، آن معامله اشکال دارد و در روایات قبلی تصریح شده بودند که معامله از قبل در میان نیست و صرفاً با یکدیگر مقوله و گفتگو می کردند و حتی در روایات قبلی آمده بود که «بعد از اینکه خریدم، می فروشم» و امام علیه السلام، در این فرض که تصریح شده است که از قبل، بیع رخ نداده است و بعد از بیع، معامله رخ می دهد، می فرمایند که اگر الزام به معامله در میان باشد، معامله اشکال دارد.

پس این روایات که به عنوان قرینه از طرف مرحوم مؤمن (رضوان الله علیه) آورده شدند، هیچ گونه قرینیتی بر مدعای ایشان ندارند و صرفاً اطلاق دارند و لذا با روایات دسته اول، تخصیص می خورند.

^۱. بیع مالیس یملک.

^۲. کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة؛ ص: ۲۲۳.



نتیجه:

در نتیجه اگر در اوراق مباحه الزام وجود داشته باشد - که ظاهراً الزام وجود دارد - معامله این اوراق مشروعیت ندارند و چنین معاملاتی باطل هستند و خریداران اوراق مباحه، همان پولی که به دولت یا شرکت داده اند، همان را طلبکار هستند و نسبت به سود و زیاده آن، طلبی ندارند. البته جای بحث دارد که طلبی که دارد قیمی است یا مثلی و همچنین قیمت زمان پرداخت و یا اینکه قیمت زمان سررسید و قیمت ما بین این دو زمان باید به او پرداخت شود. که بحث مفصل خود را می طلبد.

پس اشکال عمده در اوراق مباحه این است که الزام در معامله ای که در این بین انجام می شود، سبب بطلان این معامله می شود؛ البته این اشکال عمده به صورت مستقیم متوجه اوراق مباحه ای است که جهت تأمین مالی منتشر کننده اوراق، عرضه می شود که همانطور که در ابتدای بحث گفته شد، مقصود از تأمین مالی این است که شرکت یا دولت، کالایی را نیاز دارد و لذا با انتشار اوراق، این کالا را به دست می آورد به این صورت که خریداران اوراق، نقداً آن کالا را می خرد و سپس به صورت نسیه به شرکت نیازمند آن کالا می فروشند.

بنابراین باید در مقام تفصیل داد و چنین نتیجه گرفت که:

اوراق مباحه ای که برای تأمین مالی استفاده می شود:

اگر بدون الزام و التزام به خرید و فروش باشد و بعد از هر معامله ای آزاد باشند به گونه ای که خریداران اوراق مباحه، می توانند اوراق را پس بدهند و اصلاً کالایی نخرند و یا بعد از خریدن کالا، می توانند کالا را به شرکت یا دولت بفروشند و دولت و شرکت نیز حق دارد که کالا را از آنها نخرد: در این هر دو معامله صحیح است یعنی هم معامله اول که کالا را می خرد و هم معامله دوم که کالا را به شرکت یا دولت منتشر کننده اوراق، می فروشد، صحیح هستند.

اگر بین خودشان الزام و التزامی وجود داشته باشد (ولو الزام عرفی): علی الظاهر و بر اساس روایاتی که مطرح شدند، مباحه و خرید اوراق مباحه مشروعیت ندارد.

همین اشکال با کمی تفاوت در تقریب نسبت به اوراق مباحه عام نیز وارد است و همانطور که گفته شد، مقصود از اوراق مباحه عام این است که خریداران اوراق مباحه، کالا را از خود شرکت یا دولت نقداً خریداری می کند (به واسطه وکیل) و سپس به قیمت اسمی اوراق، به همان شرکت یا دولت به صورت نسیه می فروشند. که در این فرض، دولت و شرکت، کالا دارد ولی به دنبال پول و نقدینگی است؛ که بر عکس بیع العینه مشهور است، در بیع العینه مشهور، اینگونه است که می خرد و سپس می فروشد تا به پول برسد (نسیه با قیمت بیشتر می خرد و نقداً به قیمت کمتر به خود او می فروشد) ولی در اینجا برای اینکه به پول و نقدینگی برسد، ابتدا می فروشد و سپس می خرد. (نقد میفروشد و نسیه می خرد).

هر چند روایاتی که برای عدم مشروعیت اوراق مباحه مطرح شدند، در خصوص اوراق مباحه عام نیستند و در آن موارد، کالا از شخصی خریده می شد و سپس به شخص دیگری فروخته می شد ولی در اینجا کالا را از خود شخص می خردند و سپس به خود او می فروشند ولی همان علتی که در آن روایات مطرح شده بود که نباید الزام وجود داشته باشد، شامل اوراق مباحه عام نیز می شود و از این جهت فرقی ندارند، زیرا که ملاک اصلی برای عدم مشروعیت، این بود که هیچ یک از طرفین برای معامله نباید ملزم باشند، و لذا اگر در معامله دوم (معامله ای که خود دولت به صورت نسیه، کالا را خریداری می کند) اگر الزام در میان باشد، صحیح نیست، چه



کالا را از خود او خریده باشند و چه کالا را از خود او نخریده باشند و این جهت در عدم مشروعیت، تأثیری ندارد و خصوصیتی ندارد. پس با توجه به این الغای خصوصیت عرفی (کالا را از خود او خریده باشند یا نه) از روایات دسته اول، فهمیده می‌شود که در اوراق مباحه عام نیز اگر ملزم باشند، معامله باطل است.

علاوه بر اینکه روایاتی که در مورد بیع العینه مشهور است که خریدار نسبه می‌خرد و نقد می‌فروشد، دلالت می‌کنند که اگر الزام در میان باشد به گونه‌ای که یک طرف حتماً باید بخرد، طرف دیگر حتماً باید بفروشد، معامله باطل است؛ و از آن روایات الغای خصوصیت کنیم یعنی هر چند برعکس اوراق مباحه می‌باشند ولی گفته شود که خصوصیتی ندارد که ابتدا خرید باشد و سپس فروختن و یا ابتدا فروختن باشد و سپس خریدن، بلکه در هر صورت اگر شرط و الزامی باشد که حتماً باید خرید و فروش باشد، معامله باطل است.

پس هر چند روایت خاصی در مورد اوراق مباحه عام ندارد، ولی اگر کسی بتواند از این دو دسته روایت (روایات بیع العینه و روایات منع از الزام که متوجه اوراق مباحه تأمین مالی بودند) الغای خصوصیت کند، می‌تواند نسبت به مشروعیت اوراق مباحه عام، اشکال را مطرح نماید.

در پایان یکی از روایاتی که برعکس اوراق مباحه عام است، به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ بَاعَ ثَوْبًا بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ ثُمَّ اشْتَرَاهُ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمٍ أَيْحَلُّ قَالَ إِذَا لَمْ يَشْتَرِطْ وَرَضِيَ فَلَا بَأْسَ.^۱

در این روایت ابتدا به لباسی را به صورت نسبه به ۱۰ درهم فروخته است و سپس آن را به ۵ درهم به صورت نسبه خریده است، که حضرت می‌فرمایند که اگر شرط در میان نباشد و طرفین راضی باشند، اشکالی ندارد. ولی اگر شرط کرده باشند، مشروع نیست. که این روایت و سایر روایات مشابه در بحث راه کارهای تأمین نقدینگی به صورت مفصل بررسی شدند.

بنابراین اگر نتوان از این دو دسته روایت، الغای خصوصیت کرد و یا نتوان تنقیح مناط کرد، دلیلی بر بطلان آن پیدا نمی‌کنیم و لذا مشمول عمومات و اطلاقات صحت معاملات باقی می‌ماند و نتیجه این می‌شود که بیع مباحه تأمین مالی نامشروع می‌شود ولی بیع مباحه تأمین نقدینگی مشروع و صحیح خواهد بود.

البته به نظر می‌رسد که جای تنقیح مناط یا الغای خصوصیت است به خصوص اینکه این نوع مباحه اقرب به ربا است نسبه به مباحه برای تأمین مالی، و به تعبیر دیگر حيله شرعی بودن مباحه تأمین نقدینگی بیشتر و آشکارتر از مباحه تأمین مالی است زیرا که در تأمین مالی، کالایی را حقیقتاً می‌خرد ولی در تأمین نقدینگی نمی‌خواهد کالایی را بخرد و کالای خودش را باز خرید می‌کند و صرفاً به دنبال پول و نقدینگی دارد.

۱ (۴) - قرب الإسناد ۱۱۴.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۴۲.